

شهادت

سرشناسه : آرژانژاد، سیدمحمد. ۱۳۴۱ - گردآورنده، ویراستار
عنوان و نام پدیدآور: فرزانه‌ای از زندگی امیرسرلشکر شهید محمود منظم نولاتی / تهیه و تولید معاونت فرهنگ و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور
ایثارگران خراسان رضوی، مجری طرح اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی، گردآوری و بازنویسی، ویراستار
سیدمحمد آرژانژاد.

منابع: نشر، شهید، نشر ایپان پور، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۶۰ ص.، مصور (رنگی)، ۱۱ × ۱۷ سانتی‌متر.

فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، ج ۵، ۵.

شابک: 978-600-97966-4-9

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: منظم نولاتی، محمود. ۱۳۱۴-۱۳۵۹.

موضوع: شهدایان -- ایران -- سرگذشته

موضوع: Martyrs -- Iran -- Biography

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهدایان

موضوع: Martyrs -- Iran -- 1980-1988

موضوع: سرداران -- ایران

موضوع: شهدایان -- ایران -- شهید -- یارمندانگان -- خاطرات

موضوع: Martyrs -- Iran -- Mashhad -- Survival -- Diaries

موضوع: Generals -- Iran

شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، معاونت فرهنگ و امور اجتماعی

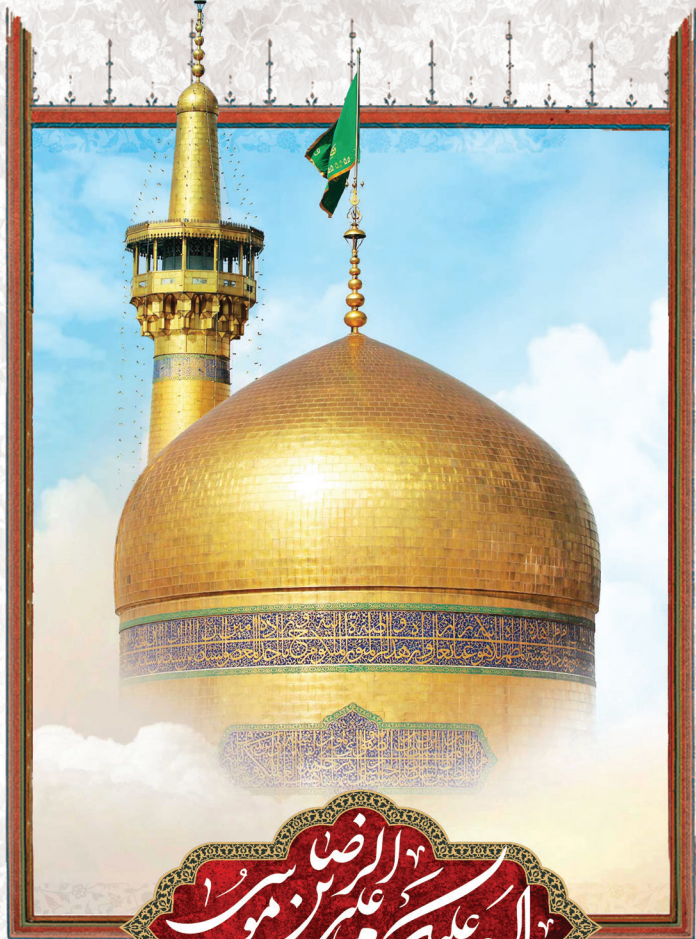
شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، اداره هنری، اسناد و انتشارات

شناسه افزوده: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، ج ۵، ۵.

رده بندی کنگره: ۱۳۸۸، ج ۵، الف، DSRAP

رده بندی دیویی: ۹۵۵.۷۰۴۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۷۵۲۶۲



عَلَيْهِ السَّلَامُ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ



ایثارنامه



مجموعه

عنوان کتاب: فرزانهایی از زندگی امیر سرلشگر شهید محمود منظم تولاتی
عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)
تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: سید محمد آریانزاد

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دبانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبیه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۹۶۶-۴-۹

قیمت: ۵۰/۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

(کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید

و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاک از آلودگی ها که خود را در مجموعه بزرگی به نام جهان هستیو در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد.

و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّهَادَةِ)

و علی ع آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَكْرَمُ
المَوْتِ الْقَتْلُ)

«شهیدان به ما میگویند شما خوف و حزن نداشته باشید.
دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف
الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و
این آن چیزی است که ما امروز به آن احتیاج داریم.»
(امام خامنه‌ای ۱۳۹۴/۷/۵)

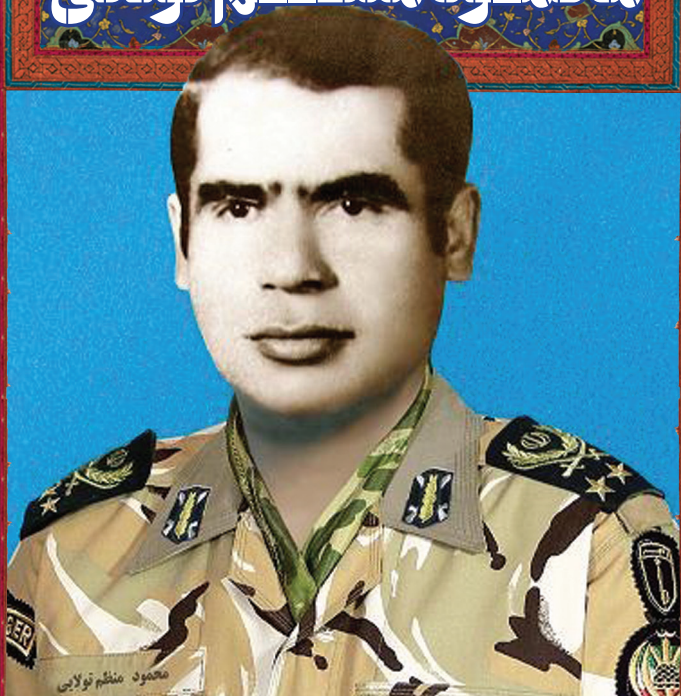
(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ
يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛
سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم
شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم‌های
سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام
بلندی است در راستای احیای ارزش‌های مکتب توحید و
عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر
شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك
ملت، جاودانه می‌درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی
بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی



محمود منظم تولائی



تاریخ تولد: ۱۳۱۴/۲/۲ محل تولد: مشهد تاریخ شهادت: ۱۳۵۹/۹/۲۹

محل شهادت: جاده ماهشهر- آبادان گلزار: حرم مطهر امام رضا علیه السلام

آخرین سمت: فرمانده تیپ ۲ (قوچان) لشکر ۷۷ ثامن الائمه

سرهنگ شهید محمود منظم تولایی، دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۱۴ در مشهد مقدس بدنیا آمد. اولین فرزند خانواده بود و پس از آن خواهرش، محبوبه چشم به جهان گشود. پدرش غلام حسین منظم تولایی در روستا کشاورزی می‌کرد و مادرش طیبه تولائیان خانه دار بود. پدر و مادرش هردو اهل روستای تولا بودند.^۱

در ده سالگی پدر خود را از دست داد و در این سن سرپرستی و نگهداری از مادر و خواهرش بر عهده او قرار گرفت. دوران ابتدایی را تا کلاس چهارم گذراند و بعد از آن برای کمک به امرار

۱. روستای تولا از بخش کوهسرخ، شهرستان کاشمر می باشد.

معاش خانواده، ناچار به کار در چاپخانه شد. هم زمان روزها کار می کرد و تحصیل خود را به صورت شبانه و تا کلاس سوم راهنمایی و اخذ مدرک سیکل ادامه داد.

محمود در سن پانزده سالگی به عنوان سرباز پیمانی وارد نیروی زمینی ارتش شده و به مدت ۵ سال در این سمت مشغول به کار بود. با حداقل درآمدی که داشت، هم به هزینه های خانواده کمک می کرد و هم با تلاش و زحمات زیادی مؤفق به دریافت دیپلم گردید.

با اخذ دیپلم متوسطه، با تلاش و عزم و اراده ی زیادی، در سن ۱۹ سالگی در آزمون ورودی دانشکده افسری پذیرفته شد و به تحصیل علوم نظامی پرداخت. در این دوره جزو بهترین دانشجویانی بود که با مؤفقت دانشکده را با مدرک لیسانس به پایان برد.

شهید تولایی، پانزدهم آبان ماه ۱۳۴۶ در ۳۲ سالگی با خانم منیره السادات سیده موسوی

مشهدی ازدواج کرد و زندگی مشترک آن‌ها ۱۲ سال و چند ماه به طول انجامید که ثمره این ازدواج، چهار فرزند به نام‌های مهرداد (۱۳۴۸)، مهرناز (۱۳۴۹)، مهران (۱۳۵۲) و مونا (۱۳۵۹)، می‌باشد.

در دوران انقلاب، به خصوص روزهای آخر که شاه از ایران رفته بود، سعی کرد از درگیری نیروهای ارتش با مردم و نمی‌خواست مردم و انقلاب را تنها بگذرد، آن‌هم انقلابی که بر پایه اسلام ناب محمدی بنا شده بود و می‌گفت: "حالا خدمت برای ارتش و دفاع از میهن اسلامی و اسلام ناب محمدی ارزش دارد".

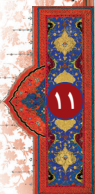
جنگ که آغاز شد از همان نخستین روزهای جنگ به عنوان یک فرمانده مسؤوول و نظامی متعهد در فکر رفتن جبهه بود و همچنین برای اعتلای اسلام و قرآن کریم و حفظ استقلال و آزادی کشور، حضور در جبهه را یک وظیفه برای خودش می‌دانست.



مسئولیت شهید منظم تولایی در جبهه، فرماندهی تیپ ۲ پیاده قوچان از لشکر ۷۷ ثامن الائمه با درجه سرهنگ دومی بود .

شهید تولایی در ۱۳/۰۸/۱۳۵۹ به جبهه جنوب اعزام و بیست و نهم آذر ۱۳۵۹ در منطقه عملیاتی آبادان به علت درگیری با ارتش متجاوز عراق، به شهادت رسید .

پیکر پاک سرهنگ شهید منظم تولایی بعد از حمل به مشهد، در حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد . روحش شاد و یادش همواره گرامی باد .



من هیچ گونه آشنایی قبلی با ایشان نداشتم و اولین برخوردی که با هم داشتیم وقتی بود که دایی من برای خواستگاری خواهر ایشان رفته بود. و بعد از آن هم در عروسی آن ها آشنایی خیلی کمی نسبت به یکدیگر پیدا کردیم. بستگان ایشان نزد پدر و مادر من آمدند و پیرامون ازدواج ایشان و خواستگاری، صحبت هایی کردند.

ابتدای امر پدرم به خاطر تفاوت سنی که با هم داشتیم راضی نبود. ولی با توجه به این که پدر و مادرم از برخورد او خوششان آمده بود و

خصوصیات اخلاقی خوبی در او مشاهده کرده بودند، بعداً نظر مساعد خود را اعلام کردند. من آن زمان کم سن بودم و بعضی از مسایل را درک نمی کردم با این وجود، مشاهده کردم که آدم با منطقی است و در کل خصوصیات اخلاقی و رفتاری او را خوب و مثبت احساس کردم و از این رو نظر مؤافق خودم را اعلام کردم.

بعد از یک سال و چند ماه که دوران عقد و ازدواج مان بود، زندگی مشترک را با هم شروع کردیم و به شکر خداوند مشکل خاصی هم نداشتیم. البته با توجه به این که آن موقع محل خدمت ایشان قزوین بود، ولی مراسم ازدواج در مشهد انجام شد.

ما منزل شخصی داشتیم ولی بعضی وقت ها که شرایط کاری و شغلی ایشان ایجاب می کرد در پادگان و خانه های سازمانی محل خدمتی ایشان زندگی می کردیم.

هرچه ایشان داشت، خصوصیات اخلاقی مثبت بود. من هیچ وقت غیر از این چیزی از او ندیدم. تمام فامیل تعریفش را می کردند. خیلی به مادرش احترام می گذاشت و فوق العاده مادرش را دوست می داشت.

به هر حال خیلی خوب بود. اصلاً خسیس نبود. همیشه کارهای خیر برای مردم انجام می داد و باعث آزار و اذیت کسی نمی شد و کسی را ناراحت هم نمی کرد. به همه خوبی می کرد. کلاً هر چه از او یادمان می آید، همه اش خوبی است. خداوند رحمتش کند.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

با افراد مؤمن، صادق و منظم دوست و به آن‌ها بسیار علاقمند بود. با هر کس که اخلاقش متناسب با اخلاق اولیاء و انبیاء بود، اخلاقش می‌گرفت و همین‌طور، هرچه که او را در راه رسیدن به هدفش سوق می‌داد و او را در وصول بدان تشویق می‌کرد، شوق و رغبت خاصی نشان می‌داد.

از افرادی که اهل ریا و نفاق و دورویی بودند، خوشش نمی‌آمد. از کردار، اعمال و رفتاری که مانع از رسیدن به هدفش بود، ابراز نفرت و انزجار می‌کرد. به ویژه از منافقین خیلی بدش می‌آمد و نسبت به آن‌ها ابراز نفرت می‌کرد.

منیره السادات موسوی مشهیدی، همسر شهید

یک سال، وقتی در قوچان سیل آمده بود، خودش با ماشین ارتش می رفت و مردم را با همان لباس گل آلود می آورد داخل خانه‌ی خودمان و آن‌ها را نجات می داد.

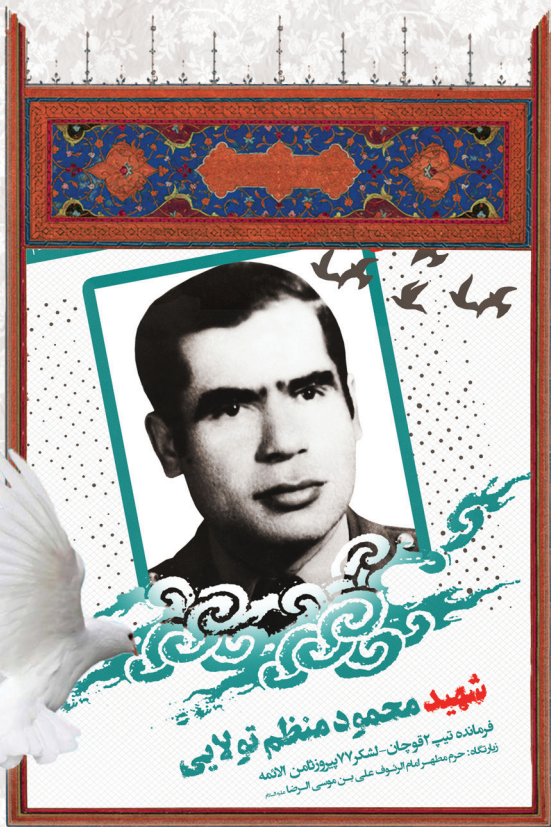
خانه‌ی ما پر از آب و گل شده بود. ولی چون با این کار مردم خوشحال می شدند، مشکل شان برطرف می شد و از او قدردانی می کردند، از انجام این کار بسیار راضی بود.

با وجود این که بعضی‌ها می گفتند، چقدر خانه‌ی شما کثیف شده است، ولی او هم چنان در جهت نجات مردم در سعی و تلاش

بود. همان شب بسیاری از مردم را در خانه مان
جای داد.

نهایت امر، او انسانی اهل تظاهر نبود. اگر هر
چیزی در درونش بود، اصلاً آن را ظاهر نمی‌کرد.
در انجام کارهای خیر، منیت و تظاهر از خود
نشان نمی‌داد.





شهید محمود منظم تولایی

فرمانده تیپ آقچان - لشکر ۷۷ پیروزانمن الانه
زیارتگاه: حرم مطهر امام الرضوف علی بن موسی الرضا ع.ع.م

یک روز سربازی درب منزل ما آمد (شهید آن موقع سرگرد بود) گفت جناب سرگرد پهلویم درد می‌کند.

زیاد ابراز ناراحتی می‌کرد. ایشان مقداری به او مسکن داد و سپس گفت برایش رختخواب بیاندازم تا استراحت کند. صبح که شد مبلغی به او پول داد و برایش مرخصی رد کرد تا به خانه‌اش برود و بعد از استراحت و بهبودی مجدداً به سرخدمت برگردد.

هر وقت کسی او را صدا می زد، جناب سرهنگ تولایی. می گفت: جان! اصلاً ما ندیدیم غیر از کلمه «جان» جواب کسی را به گونه‌ی دیگری بدهد. یک بار مأموریتی پیش آمد که به لبنان رفته بود.

وقتی که از لبنان آمد، همکاران، درجه داران و نیروهای سرباز و هم‌چنین هر کدام از فامیل و بستگان که خدمت ایشان می آمدند و به او سلام می کردند، یک جفت جوراب، دستکش به آن‌ها سوغاتی و هدیه می داد.

مهم‌ترین و بهترین خاطره ما زمانی بود که پدرمان حدود ۶-۷ ماه از طریق سازمان ملل متحد با ارتش به لبنان رفته بودند.

موقع برگشت جمعیت زیادی به استقبالشان آمدند و زمانی که از اتوبوس پیاده شدند، انبوه جمعیت، تاج و شاخه های گل را به ما می دادند و ما هم به کمک مردم آن تاج گل ها را به گردن ایشان می آویختیم. این لحظات بسیار برای ما شیرین و لذت بخش بود.



آن بزرگوار، حفظ آب و خاک، میهن و ناموس را یک تکلیف می دانست. خودش را موظف می دید که از دین و مقدسات دفاع نماید. در همه‌ی این حالات مثل یک سرباز عمل می کرد و براین اساس رفتن به جبهه را برای رسیدن به اهداف فوق، بر خودش لازم می دید.

هنگامی که همراه با سایر هم‌زمانش میخواست به جبهه اعزام شود، به ما سفارش می کرد درس‌هایمان را خوب بخوانیم و همیشه مواظب و مراقب همدیگر باشیم و در همه حالات نسبت به یکدیگر همکاری داشته باشیم.

دکترمهرداد منظم تولایی، فرزند شهید

ایشان از همان اوایل زندگی و کودکی خود،
 خصوصیات بارزی داشتند. از جمله مهربانی
 ایشان با نزدیکان و دوستان.
 علاقمندی وی به اوضاع و احوال اقتصادی
 و اجتماعی افراد جامعه در حد فهم و درکش،
 دلسوز بودن برای همه بخصوص زیردستانش و
 نظم و ترتیب در کارهایش با وجود سن کمی که
 داشت، برای ما و سایر اطرافیان واقعاً عجیب بود.

آن بزرگوار افرادی را که مثل خودش صادق، راستگو و متواضع بودند، قلباً دوست می داشت و همچنین نسبت به مستضعفین و ضعفا، بسیار ابراز علاقه و محبت می کرد و به آن ها علاقمند بود و در حد توانایی خودش به آن ها کمک هم می کرد و از بذل یاری و همکاری نسبت به آن ها دریغ نمی کرد.

ایشان معمولاً با تفکر و تأمل راه های مختلف حل یک مشکل را بررسی می کرد و آن گاه در نهایت صبر و شکیبایی نسبت به رفع آن اقدام می کرد و او مشکل دیگران را هم مشکل خودش می دانست و همیشه از خود گذشتگی و ایثار می نمود.

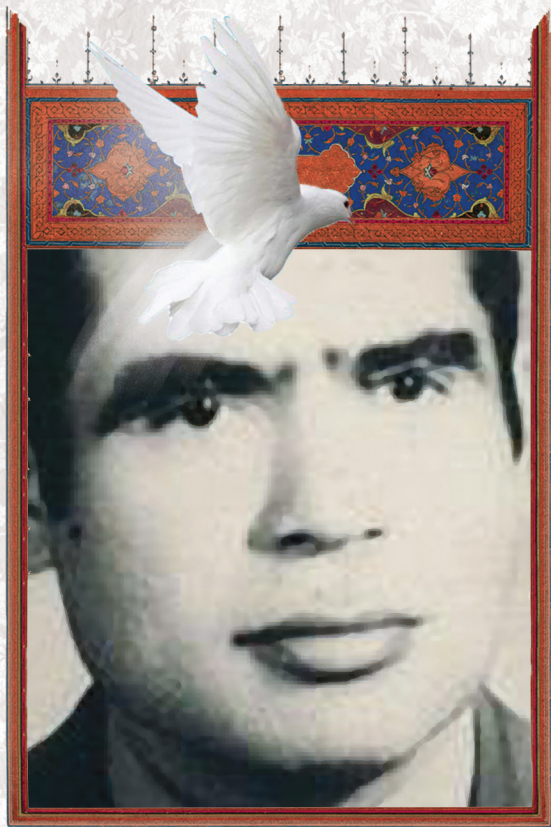
محبوبه منظم تولایی، خواهر شهید

با عنایت به این که آن بزرگوار برای همه شخصیت قایل می شدند و به نظرات دیگران گوش می دادند. لذا با ما هم خیلی مؤدبانه و با نظم صحبت می کردند و همیشه به خواسته هایمان توجه می کرد و در ارائه طریق و راهنمایی ما کوتاهی نمی کردند.

همواره با گذشت و مهربانی با ما برخورد داشتند. به طور کلی می توان گفت که برخورد و رفتارش همیشه در حد اعتدال بود.

یکی از خصوصیات اخلاقی ایشان آن بود که با همه مهربان و برای همه‌ی افراد احترام قایل می‌شد. نسبت به دیگران همیشه خیرخواه بود و از هر لحاظی چه فکری، مالی، معنوی و ... به دیگران کمک می‌کرد.

دوست داشت که فامیل همیشه با یکدیگر رفت و آمد داشته باشند و گرد هم جمع شوند و اختلافات را کنار بگذارند. از انجام هیچ کمکی به دیگران دریغ نمی‌کرد.



ما هم مثل بقیه بچه ها برای خودمان دوستانی داشتیم ولی با وجود این که ما در پادگان زندگی می کردیم ایشان همه دوستان ما را می شناخت و نسبت به این امر نظارت داشت و اگر بعضی مواقع مشکلی بوجود می آمد، به ما توصیه می کرد که از معاشرت با آنها خودداری کنیم. همه ی اینها نشانه ی علاقمندی ایشان به آینده ی خوب برای ما و احساس مسؤولیتی که در این زمینه می کرد.

ایشان فردی پرتلاش، زحمتکش و خستگی ناپذیری بودند و از طرفی شغل نظامی را دوست داشتند. لذا به حفظ و امنیت کشور علاقه خاصی ابراز می‌کردند و با افرادی که در این راه تلاش زیادی بعمل می‌آوردند و همیشه در برابر کارها صبر و استقامت می‌کردند، نزدیک و به آنها بسیار علاقه داشتند. چون در مرحله اول خود ایشان این صفات بارز را در وجود خود پرورانده بودند. تنها مشکل ایشان وجود پرسنل سهل انگار و کم تلاش بود که نمی‌توانست آنها را تحمل کند.

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

برای مسایل مذهبی خیلی اهمیت قایل بود. حتی قبل از انقلاب هم ایشان فعالیت‌های مذهبی‌اش را به موقع انجام می‌داد. زمانی که ما لبنان بودیم ایشان در انجام فرایض مذهبی، مجالس سینه زنی و روضه خوانی خیلی شرکت می‌کرد. همیشه از این حرکات خوب و پسندیده استقبال می‌کردند.

هم‌چنین ایشان هیچ‌وقت نمازش ترک نمی‌شد، لذا بچه‌هایی که در گردان ایشان بودند ایمان محکمی داشتند، پایبند، متدین و متواضع بودند.

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

در لبنان بودیم. بچه‌هایی که از ایران آمده بودند و در نقاط مختلف لبنان دوره‌هایی را می‌دیدند، این بچه‌ها نشریاتی در مورد امام می‌آوردند و می‌گفتند که این‌ها را بین سربازها تقسیم کنید، فرمانده وقت خیلی نگران بودند. ولی شهید تولایی و افرادی که دوست داشتند این برنامه‌ها پیاده شود، اعلامیه‌ها و نشریات مربوط به امام و انقلاب را می‌گرفتند و بین بچه‌ها تقسیم می‌کردند.

(هنوز انقلاب نشده بود.)

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید





همیشه آرزویش این بود که می گفت: خدا کند ما بتوانیم کاری کنیم تا آبرویمان جلوی ملت حفظ شود، ما بتوانیم این دشمنان بعثی را از مملکتمان بیرون کنیم و کشور جمهوری اسلامی در اسرع وقت از نفوذ منافقین و دشمنان پاک شود. تنها آرزویش این بود.

خدا می داند، شبانه روز تلاشش این بود، به هر شکلی شده ما بتوانیم یک گلوله بیشتر روی دشمن بریزیم و این ها را از کشور بیرون کنیم.

در مأموریت‌ها و بازدیدهایی که همراه ایشان انجام می‌شد، همیشه بچه‌ها را توصیه به صبر و استقامت می‌کردند که اگر احیاناً مشکلاتی پیش آمد، تحمل نمایند.

یا اگر زمانی کمبودی داشتند، به صبر و پایداری تشویق می‌شدند. حتی اگر مهمات و غذا یا آب کم است.

در منطقه عملیاتی ذوالفقاری، یکی دو بار تقاضا کردیم، گفتند: باید مقاومت کنید تا کمبودها رفع شود. در همین منطقه یادم هست جناب سرهنگ تولایی یک‌بار در حین بازدید، مجبور به عبور از رودخانه‌ای شد که شرایط

مساعدی نداشت. (با آن شرایط سنی، ایثارگری و فداکاری ایشان توصیف ناپذیر بود) آن موقع ایشان فرمانده دسته بودند.

وقتی که آمدند، دیدم تمام لباسهای ایشان خیس است و این واقعه خیلی در من تأثیر گذاشت که چه قدر ایشان در این وضعیت سستی فداکار هستند!...

علی ساسان نژاد، دوست و هم رزم شهید

هدف مقدس

حاضر نبود یک خائن خارجی در این مملکت
باشد. نزدیک ذوالفقاریه بودیم. شب‌ها تا صبح
با لنج مهمات می‌آوردند.

در آن زمان آب رودخانه‌ی بهمن‌شیر بالا می‌آمد
و لنج‌ها به گل می‌نشستند.

من، جناب سرهنگ تولایی و پرسنل همراهان
شب تا صبح مهمات خالی می‌کردیم. همه‌ی
این تلاش‌ها به خاطر هدف مقدسی بود که ما
دنبالش می‌رفتیم.

سرهنگ علی ساسان نژاد، دوست و هم‌رزم شهید

در منطقه‌ی عملیاتی که مقداری مشکل تغذیه بود، بچه‌ها خیلی کم توقع بودند. آن زمان سطح توقعات زیاد نبود.

مردم محلی نان می‌پختند و برای ما می‌آوردند. خدا شهید تولایی و شهید نستوه فر را رحمت کند. آن‌ها به مناطق اطراف می‌رفتند و کیسه‌های نان خشک شده را از مردم می‌گرفتند.

شهید تولایی از مغازه‌های محلی، نخود و لپه خریداری و آن‌ها را آب‌پز می‌کرد. پرسنل می‌خوردند و هیچ‌کس هم گله‌مند نبود.

سرهنگ علی ساسان نژاد، دوست و هم رزم شهید



با توجه به این که سن شهید تولایی بالا بود، اما ایشان در مقابل دشمن تلاش و فعالیت زیادی از خود نشان می داد. تمام خصوصیات یک فرمانده خوب در ایشان وجود داشت.

جناب سرهنگ تولایی شبها مدت زیادی بیدار خوابی می کشید. انسان پر تلاش، زحمتکش و جدی بودند و در کارشان مهارت داشتند.

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

او از همان نخستین روزهای جنگ به عنوان یک فرمانده مسؤؤل و نظامی متعهد در فکر رفتن به جبهه بود. ایشان برای اعتلای اسلام، قرآن کریم، حفظ استقلال و آزادی کشور حضور در جبهه را به عنوان یک وظیفه برای خودش می دانست.



ایشان نسبت به همکاران (زیردستان) خیلی مهربان و در مقابل فرماندهان رده بالا بسیار مطیع بودند. اصلاً نه گفتن در وجود ایشان نبود. دستوراتی که از رده بالا صادر می شد، مو به مو اجرا می کرد. هیچ وقت نمی گفت این اشتباه است. این مشکل است. این کار نشدنی است. همیشه توصیه اش به ما این بود و می گفت: شما باید هر کاری را انجام دهید.

فداکاری، ایثار و تواضع ایشان از خصوصیات بارزی بود که آن شهید بزرگوار علاوه بر دهها خصوصیت دیگر داشت.

بعد از اعلام بی سیم مبنی بر حضور در منطقه عملیاتی، بلافاصله از شهادت استقبال می کرد. هم چنین ایشان هیچگونه کینه و کدورت در دلش نبود. و صداقت ایشان هم یک خصوصیت بارز بود.

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

معمولاً با صبر و آرامش با قضایا برخورد می کردند و بلافاصله در همان شرایط بحرانی از خود واکنش نشان نمی دادند.

مثلاً ما اگر بدون اجازه ایشان کاری را خارج از ضوابط و چهارچوب موجود انجام می دادیم، از ما می خواست و سؤال می کرد و توصیه می کردند که تجهیزات و مهمات باید در جای خودش مصرف شود و آن هم در مواقع ضروری، از امکانات حداکثر استفاده بعمل آید.

سرهنگ علی اکبر شهزکی، هم رزم شهید

ایشان خصوصیات اخلاقی بسیار خوب زیادی داشتند. در عین حال شاید مهربانی و گذشت ایشان بیش از اندازه بود. به گونه ای که اگر ما اشتباهی هم می کردیم، نه با برخورد تند، بلکه با گذشت و برخوردهای شایسته ما را از آن کار بر حذر می داشت.

اگر برای یکی از دوستان یا بستگان هدیه ای می خرید، برای ما بچه ها هم چیزی می خرید و ما از برخوردهای ایشان بسیار خوشحال می شدیم.

دکتر مهرداد منظم تولایی، فرزند شهید

همیشه نسبت به امور تحصیلی و درسی ما احساس مسؤولیت می کرد. به گونه‌ای که درس و تکالیف مدرسه را بررسی و جهت رفع مشکلات احتمالی با مدرسه و معلمان در تماس بود. ایشان در جهت پیشرفت‌های تحصیلی ما خیلی کمک می کرد.

ما را به ارتقا و کسب مدارج عالی تحصیلی تشویق می کرد. در حقیقت همیشه در امور درسی و تحصیلی مشوق ما بود.

دکتر مهرداد منظم تولایی، فرزند شهید

ما اگر بعضی وقت‌ها کار اشتباهی را انجام می‌دادیم از چهره‌ی او یا نحوه‌ی برخوردش متوجه می‌شدیم که نباید این رفتار و کردار از ما سر می‌زد. اصلاً در شیوه‌ی اخلاقی ایشان تنبیه بدنی وجود نداشت.

اگر هر زمان اخلاق و کردارهایی که انجام می‌دادیم متناسب با نظر ایشان نبود، ما از حرکاتش پی به اشتباه خودمان می‌بردیم و همیشه سعی می‌کردیم از تکرار کارهای اشتباه گذشته خودداری کنیم.

یک روز می‌خواستیم خانه‌مان را نقاشی کنیم و قرار بود نقاش بیاید ولی هرچه منتظر شدیم نقاش نیامد. صبح روز بعد که آمد، شهید تولایی به ایشان گفت که چرا دیروز نیامدی؟ آن بنده خدا در جواب گفت: بچه ام مریض بود و نتوانستم سر کار بیایم. بعد گفت: که در خانه برای استفاده روزمره یخچال نداریم.

بلافاصله آن شهید عزیز یخچال منزلمان را به او داد و گفت با خودت ببر. همیشه معتقد بودم که اگر چیزی می‌خواهی هدیه یا کادو به کسی بدهی باید چیزی باشد که خوب و مناسب باشد. حتی اگر کسی فرش هم نیاز داشت، او دریغ نمی‌کرد. حاضر بود فرش زیر پایمان را هم بدهد.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

یک بار به قوچان می رفتیم. برف زیادی باریده بود. پزشکی به اتفاق خانواده اش کنار جاده مانده بودند. شهید بزرگوار تولایی همان جا کنار جاده ماشین را نگه داشت و تمام وسایل، آچار و... را از داخل ماشین بیرون آورد.

با تلاش و زحمت زیادی ماشین او را درست کرد. حتی بقدری جهت رفع مشکل وی کوشش کرد که نا خودآگاه می خواست زیر ماشین برف پاک کن جاده برود که خدا به خیر گذراند. خیلی از خودگذشتگی و ایثار می کرد.

اگر به کسانی برخورد می کرد که کار خودشان را به درستی انجام نمی دادند و سعی می کردند از کیفیت و کمیت کارشان بکاهند، بسیار ناراحت و عصبانی می شد و اظهار می نمود که چرا باید عده ای این گونه باشند.

در شرایطی که چنین وضعیتی پیش می آمد همیشه به فکراین بود که چگونه می تواند این مشکل را برطرف نموده و در جهت حل آن کوشش نماید.

در مورد رفع مشکلات و کمک به حل گرفتاری های خودمان و دیگران، همیشه در حد ایثار کمک می کرد و بسیار از خود گذشتگی می نمود بدون این که خدای نخواستہ مقداری ریا در کارش باشد.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

بسیار مقید بود که امورعبادی خود را به موقع و درست انجام دهد و در زمینه های مذهبی هم خیلی فعالیت می کرد.

از جمله وقتی که روزهای تاسوعا و عاشورا، یا برای شرکت در مجلس روضه می رفتیم و یا این که خودمان مجلس روضه می گرفتیم، سعی می کرد دور از ریا و تظاهر باشد. همیشه حالت معنوی در کارش باشد. اگر کسی می خواست به کاری تظاهر نماید، اصلاً نمی توانست با او بسازد و دوست هم نمی شد. می گفت که آدم ریاکاری است و من نمی توانم با او کنار بیایم.

با توجه به اعتقادات قلبی که نسبت به خداوند متعال و ائمه اطهار علیهم السلام داشت، رشد و تعالی اسلام را برای خودش هدف می دانست. همیشه خود را یک سرباز قلمداد می کرد و عشق به دین و وطن برای او آن قدر مهم بود که خودش را موظف می دانست از آن حمایت کند و معتقد بود، همه باید به جبهه بروند و از روزی که به جبهه رفت تا وقتی به شهادت رسید خود را یک سرباز می دانست.

او از نظر همه افرادی که با ایشان آشنایی داشتند، آدم بسیار خوبی بود و همه‌ی رفتار، اعمال و کردارش منطبق با اسلام بود. این عقیده را دیگران اظهار می‌کردند که اسلام واقعی در وجود ایشان تحقق یافته بود. چون فرد بسیار معتقد، معنوی و الهی بود که برای رسیدن به اهداف و الایش بسیار سعی و تلاش می‌کرد.

تشییع جنازه

ما عصر در کوچه بازی می کردیم. یکی از بستگان آمد و گفت که پدرتان زخمی شده است. ما را به منزل یکی از فامیل هایمان بردند و روز بعد هم لباس مشکی به تن ما کردند و در حقیقت ما آن موقع متوجه شدیم که پدرمان به شهادت رسیده است.

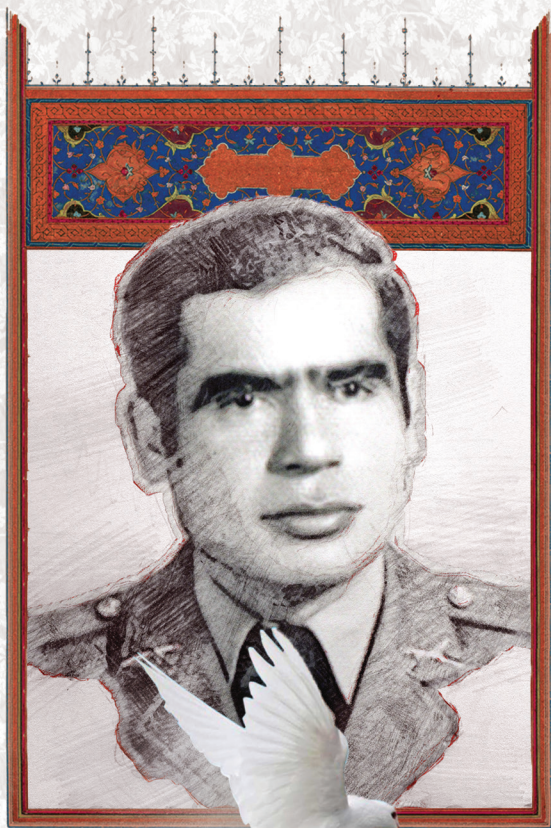
صبح روز بعد هم تشییع جنازه از مقابل مسجد بناها شروع و ما در جلو حرکت می کردیم تا به حرم رسیدیم. تشییع جنازه‌ی با شکوهی بود و مردم هم خیلی آمده بودند. آن‌ها پرچم‌های مختلفی هم در دست داشتند. که واقعاً مراسم با شکوهی بود.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

اگر ضرورتی پیش می‌آمد، ایشان از انجام هیچ کاری دریغ نمی‌کردند. مثلاً اگر ماشین رنگ آمیزی می‌خواست، خودش کارهای رنگ پاشی و صافکاری را انجام می‌داد و ترمیم می‌کرد. یکی از اهداف ایشان این بود که فرزندان در آینده افراد مفید و مؤثری برای جامعه باشند و به همین دلیل شبانه روز تلاش می‌کرد. آدم بسیار زحمت‌کشی بود.

وقتی که در حال ساختن خانه‌اش در همین مکان فعلی بود، می‌گفت: حاجی ما که رفتی هستیم، بگذار سرپناهی برای بچه‌ها بسازیم. خیلی به فکر آینده‌ی بچه‌هایش بود.

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید



بزرگترین آرزو

صبح اول وقت بلند شدیم و برای بازدید واحدهای توی خط رفتیم. ساعت حدود ۱۲/۵-۱۲ بود که به محل ستاد گردان، مستقر در یکی از مدارس آبادان برگشتیم. تعدادی از بچه‌ها از مرخصی برگشته بودند. یکی از آقایان که از مرخصی آمده بود، عکس بچه‌ها را همراه خود داشت.

گفت: این هم عکس بچه‌ات. من

عکس بچه را نگاه کردم و دادم شهید
تولایی هم نگاه کرد.

نگهبان بی سیم صدا کرد. گفت:
آقای حسنی سعدی (از فرماندهان در
رسته موشک‌ها) تشریف آورده اند.
بلافاصله ایشان آماده شد که به جاده
ماهشهر-آبادان برود. گفتم: جناب
سرهنگ با هم برویم.

گفت: نه نه! تو باید بچه ات را ببینی.
نامه ات را بخوان بعد بیا. به هر حال مرا
قسم داد که تو حق نداری بیایی!
ایشان رفت و بعد از سه ربع، بی سیم

به صدا درآمد (که با صدای رمزی و اسم پسر ایشان که مهرداد بود، گفت که مهرداد پنبه شد!) یعنی مجروح شد. نمی‌توانستم باور کنم.

به هر شکل سریع خودم را رساندم به جاده ماهشهر - آبادان و دیدم ایشان به بیمارستان طالقانی منتقل شدند. به بیمارستان رفتم. او را به اتاق عمل برده بودند. (ترکش به ریه اصابت کرده و نهایتاً به قلبش رسیده بود. ترکش به سرش هم آسیب رسانده بود.)

او را ساعت ۱۱ شب از اتاق عمل بیرون

آوردند. یکی دو ساعت بالای سرش بودم که به هوش بیاید. اما او همچنان در بیهوشی به سر می‌برد، در بیمارستان خیلی صحبت کردند، پرستارها، بچه‌های سرباز و بچه‌هایی که گروه خونی‌شان می‌خورد همه خون گرم اهدا کردند ولی سرانجام ساعت ۱۲ شب، به بالاترین درجه و بزرگترین آرزویش، که شهادت بود، نایل آمد.

سرهنگ علی ساسان نژاد،

دوست و هم رزم شهید